

قصه گویی قرآن

سوره‌های سوره‌های قرآن

به جای شخصیت‌های قصه نقش بازی می‌کند و تأثیر بیشتری بر مخاطب می‌گذارد. قصه تمرینی این شماره با عنوان (می‌خواهم ثروتمند شوم) از آیات ۷۵ تا ۷۷ سوره توبه به شما عزیزان تقدیم می‌گردد.

آشنایی با آیه:

جوانان و نوجوانان عزیز قرآنی؛ قصه‌ای را که می‌خواهیم بدان پردازیم مربوط به آیات ۷۵، ۷۶، ۷۷ سوره توبه می‌باشد. لطفاً به آیات توجه داشته باشید.

خداوند تبارک و تعالی فرموده است:

«وَمَنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَيْنَا مِنْ فَضْلِهِ لَنُصَدِّقَنَّهُمْ وَلَتُنَكِّتُنَّ مِنْ الصَّالِحِينَ . فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ . فَاعْقِبْهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ.»

مقدمه: از جمله خوراکی‌ها و تغذیه فکری که والدین به کودکان و نوجوانان خود می‌دهند تبیین قصص گوناگون با اهداف و موضوعات متنوع است بدون اینکه به آثار و عوارض آن دقت داشته باشند. سالم‌ترین و مطلوب‌ترین قصص که فکر نوجوانان را سامان و به آنها جهت روشنی در زندگی می‌بخشد، قصص قرآنی است. از جمله قصه‌های قرآنی، قصص الایات است که اگر به صورت روشمند برای کودکان و نوجوانان بیان شود تأثیرات آن ماندگار خواهد بود - در این روش پس از ذکر آیه، شخصیت‌های قصه و فضای قصه برای مخاطبین ذکر می‌شود و آنگاه متن قصه آغاز و در پایان نتیجه مشخص قصه از زبان قرآن بیان می‌گردد. این قصه تمرینی است برای والدین، مربیان و معلمان قرآنی در شیوه و روش قصه‌گویی ... قصه‌گو در این روش

شخصیت‌های مطرح در قصه:

۱- پیامبر اکرم (ص)، ۲- اصحاب رسول الله (ص)، ۳- ثعلبه بن حاطب ۴- ماموران زکات.

فضای قصه:

پیامبر اکرم (ص)، در مسجد در جمع اصحاب و یاران نشسته‌اند «ثعلبه بن حاطب» خود را به حلقه اصحاب نزدیک می‌کند و در جمع آنها می‌نشیند.

آغاز قصه:

ثعلبه لب به سخن می‌گشاید: ای رسول خدا (ص) دعا کنید، که خداوند مال فراوانی به من بدهد.

پیامبر نگاهی به او کردند و سکوت نمودند. ثعلبه پنداشت که اگر بر سخن خودش اصرار ورزد و خواسته‌اش را برای چند بار تکرار کند، سرانجام مورد قبول واقع شود، لذا با کلامی که التماس در خود داشت گفت: یا رسول الله! نمی‌دانم چرا دوست دارم ثروتمند شوم.

بعد همانطور به اطرافیان رسول خدا نگاه می‌کرد، چشمانش را تنگ کرد و با نگرانی گفت: هرچه تلاش می‌کنم و زحمت می‌کشم، ثروتمند نمی‌شوم. تعدادی از اطرافیان پیامبر

(ص)، از شنیدن این سخن، به همدیگر نگاه کرده، سر به زیر می‌اندازند.

رسول خدا بارها این درخواست را از ثعلبه شنیده است و هر مرتبه، در جوابش سکوت کرده، اما این بار به او می‌گوید: مال کمی که بتوانی حق آن را ادا کنی، بهتر از مال زیادی است که توانایی ادای حقش را نداشته باشی. ثعلبه، این پا و آن پا می‌کند تا حرفی بزند، اما پیامبر پس از مکثی کوتاه ادامه می‌دهد: ثعلبه! آیا بهتر نیست که به زندگی پیامبر خودتان نگاه کنی و قناعت را پیشه خویش سازی؟

رسول خدا بعد از لحظه‌ای سکوت، می‌گوید: بسیاری از مردم، چون به مال و ثروت فراوان برسند، نمی‌توانند حقوق الهی آن را ادا کنند. ثعلبه، مثل کسی است که این سخن را شنیده باشد، می‌گوید:

- به خدایی که تو را به پیامبری برگزیده است، قسم می‌خورم که اگر ثروت زیادی به دست آورم، تمام حق و حقوقی را که بر من تعلق می‌گیرد، ادا خواهم کرد.

پیامبر می‌بیند که ثعلبه دست بردار نیست و بر اصرار خویش می‌افزاید؛ برای همین هم برای او دعا می‌کند: خدایا! آنچه ثعلبه دوست دارد برایش برآورده ساز! هنوز زمان زیادی از این ماجرا نگذشته است که دعای پیامبر مستجاب



ثعلبه، به اندازه‌ای توانگر شده است، که به راحتی می‌تواند زکات دارایی خود را پردازد. اما وقتی که با فرستادگان پیامبر روبه‌رو می‌شود، می‌گوید:

- آه، از سختی زندگی! به پیامبر بگویید که زندگی ثعلبه خیلی بد است و نمی‌تواند زکات گوسفندانش را پردازد! ماموران جمع‌آوری زکات که از وضع مالی ثعلبه به خوبی اطلاع دارند و می‌دانند که صدها گوسفند پرواری که در روستا دیده‌اند، همگی متعلق به او می‌باشند، با حیرت می‌گویند:

- ثعلبه! تو یکی از گله‌داران بزرگ اطراف مدینه هستی. چگونه این سخن را بر زبان می‌آوری؟!
ثعلبه می‌گوید:

- شما... شما ظاهر زندگی من را می‌بینید و خیال می‌کنید که من ثروتمندم. اما بدانید که ثعلبه بیچاره و فقیر است. بعد هم مثل آدم عزاداری که ناگهان به یاد غم‌های خویش افتاده باشد، چهره‌ای ماتمزده به خود گرفته و ادامه می‌دهد:

- گله گوسفندانی را دیده‌اید و پنداشته‌اید که آنها به ثعلبه تعلق دارند؛ اما اگر هم چنین باشد و اندیشه شما به خطا نرفته باشد، آنگاه باشید که گوسفندان پروار و سالم، غذای

می‌شود: عموی پیر و ثروتمند که مدت‌ها بیمار بوده است، اسیر مرگ شده و ثروت فراوانی به ثعلبه می‌رسد. با مالی که به ارث رسیده است، ثعلبه، گوسفندان فراوانی می‌خرد و مشغول دامداری می‌شود. مدتی که می‌گذرد، کسب و کار ثعلبه رونق می‌گیرد و سرانجام، وقتی تعداد گوسفندانش خیلی زیاد می‌شود، او نمی‌تواند جای مناسبی برای چریدن آنها در مدینه پیدا کند. سرانجام، ثعلبه از مدینه بیرون رفته و در روستایی که نزدیک مدینه است، ساکن می‌شود. آن روستا، گله بزرگ ثعلبه را در خود جای می‌دهد و او که هر روز صاحب گله بزرگ و بزرگتری می‌شود، شادمان و خرسند می‌شود.

هنوز زمان زیادی از این ماجرا نگذشته است که فرمان دریافت زکات^(۱) از سوی پروردگار نازل می‌شود. به فرمان رسول خدا، مسلمانانی که قادر به پرداخت زکات هستند و این مالیات اسلامی بر آنها تعلق می‌گیرد، شناسایی می‌شوند و آنها یکی یکی، زکات خود را می‌پردازند. وقتی نوبت به مسلمانانی می‌رسد که بیرون از مدینه زندگی می‌کنند، بیش از هر کس دیگری، نام ثعلبه به ذهن ماموران زکات می‌رسد، پس به سراغ ثعلبه می‌روند.

- خوب و پرستاری فراوان می‌طلبند که انجام این کارها، رنجی بزرگ بر عهده آدمی می‌گذارد. ثعلبه چگونه این رنج را تاب می‌آورد؟! می‌گوید:
- یکی از ماموران زکات زیر دندان می‌غرد و می‌گوید:
- ثعلبه! ما به دستور رسول خدا اینجا آمده‌ایم و می‌خواهیم حق و حقوقی را که بر گردن تو می‌باشد، بستانیم و به اهلش بدهیم. بدان که پرداخت حقوق شرعی، باعث می‌شود که به برکت گله گوسفندان افزوده شود و در سرای آخرت نیز، پاداش نیکویی از خداوند دریافت کنی. ثعلبه چمباتمه زده بر زمین، به نرمی و چابک‌پویی می‌خندد و می‌گوید:
- راستی برای من سؤالی پیش آمده است. همان مامور زکات، کمر خمیده را راست می‌کند و به چشم‌های ثعلبه نگاه کرده و می‌گوید:
- سؤال؟! ثعلبه با همان خنده قبلی می‌گوید:
- می‌خواهم بدانم زکات با جزیه فرقی دارد یا نه؟ مامور زکات که از مقصود ثعلبه سر در نیاورده است، می‌گوید:
- یعنی تو نمی‌دانی فرق اینها چیست؟! ثعلبه با نوک انگشت، موی زیر چانه را می‌خاراند و می‌گوید:
- غیرمسلمانان که در پناه حکومت اسلام هستند، مالیاتی می‌پردازند؟ که جزیه نام دارد. درست است یا نه؟ مامور زکات می‌گوید: درست است.
- ثعلبه در جای خودش تکانی می‌خورد و مثل آدمی که لحظه به لحظه هدف خویش را نزدیکتر ببیند، شادمانه می‌گوید: خدا خیرت بدهد مومن! خوب، زکات هم نوعی جزیه است که ما مسلمانان باید بپردازیم. ثعلبه نفسی تازه کرده و ادامه می‌دهد:
- حالا بگو آیا مسلمان و غیرمسلمان، باید جزیه بدهند؟ یکی دیگر از ماموران زکات، در جواب ثعلبه



می گوید:

ثعلبه اجازه نمی دهد که او حرفش را تمام کند
و با پر خاش می گوید:

- هیچ! خیال خودتان و من را راحت کنید و
به پیامبر بگویید که ثعلبه نمی خواهد یا
نمی تواند زکات بپردازد....

بعد، بدون اینکه حرف دیگری بزند، از آن دو
نفر رو بر گردانده و دنبال کار خودش می رود.

ماموران زکات به مدینه باز می گردند و
خدمت پیامبر (ص)، رسیده و ماجرا را تعریف
می کنند. پیامبر (ص)، پس از آگاهی از ماجرا
و شنیدن سخنانی که ثعلبه بر زبان آورده است،
چند بار می گوید: وای بر ثعلبه! وای بر ثعلبه!

نتیجه قصه:

در همین هنگام جبرئیل آیاتی بر رسول خدا
نازل می کند:

« از آنها کسانی هستند که با خداوند پیمان
بسته اند که اگر خداوند ما را از فضل خود
روزی دهد، حتماً صدقه خواهیم داد و از
شاگردان خواهیم بود؛^(۲) اما هنگامی که
(خداوند) از فضل خود به آنها بخشید، بخل
ورزیدند و سرپیچی کردند.»^(۳)

- زکات، حقوق مستضعفان و مستمندان
مسلمان است که خداوند بر عهده ثروتمندان
قرار داده است و با جزیه تفاوت دارد.

ثعلبه سرش را به علامت مخالفت با سخن او
بالا و پایین می برد و در حالی که لب پایینی اش
را جمع کرده است، می گوید:

- هیچ فرقی میان زکات و جزیه نیست؛ این
نظر و عقیده من است که خیلی راجع به آن
فکر کرده ام.

ماموران زکات که فریبکاری و لجابت ثعلبه
را می بینند، نگاهی به همدیگر انداخته و بعد
مایوسانه سر پایین می اندازند. معلوم است که
ثعلبه با این همه استدلال و منطق غیرباطلی که
برای خودش تراشیده است، می خواهد از
پرداخت زکات شانه خالی کند.

یکی از ماموران وقتی سر بالا می آورد، بالحنی
که انگار می خواهد حرف آخر را زده باشد،
می گوید:

- ما وقتی به مدینه برگشتیم، به رسول خدا
.....

پانویسها:

۱- زکات: نوعی مالیات اسلامی است که بر نه چیز واجب است:

(گندم، جو، خرما، کشمش، طلا، نقره، شتر، گاو و گوسفند).

۲- قرآن کریم - سوره توبه/ ۷۵.

۳- قرآن کریم - سوره توبه/ ۷۶